

شهادت نامه حسین بلوجانی یکی از قربانیان زندان هولناک تیف که معادل زندان ابوقریب بغداد و گوانتانامو و اوین و گوهر دشت بود و با توطئه ارتش ایالات متحده و رهبری مجاهدین از نظر افکار عمومی جهان ، و حتی کنگره آمریکا و مردم آمریکا مخفی ماند از نظر تان می گذرد .

از همه انسان های آگاه و متعهد تقاضا می شود این شهادت نامه را ترجمه کرده و در اختیار مسئولان سازمان های مدافع حقوق بشر و کمیته های کنگره ایالات متحده و پارلمان های دولت های متحد ایالات متحده قرار دهند و دست کم نکات اصلی این شهادت نامه را به زبان های حد اقل انگلیسی و آلمانی ، در اختیار مطبوعات جهان بگذارند و در سایت جهانی « ایندی مدیا » قرار دهند .

پاسخی به نوشته ایرج مصداقی با نام « پاسخ به فراخوان گیلانی و ذکر چند خاطره... »

حسین بلوجانی

در آستین مرقع کمند ها دارند دراز دستی این کوتاه آستینان بین
مطلبی را که « ایرج مصداقی » در پاسخ به نامه سرگشاده آقای فریدون گیلانی نوشته بود ، خواندم و ذکر چند نکته را ضروری می دانم . نه از این بابت که وی در این نوشته مرا مزدور و مرتبط با بهزاد علیشاهی معرفی کرده ، بلکه به خاطر قلب و اقیانوس « زندان تیف » و تلاش برای تطهیر دست های آلوده ارباب متجاوزش آمریکا . پاسخ به جعلیاتی که مصداقی در مورد سابقه مبارزاتی آقای فریدون گیلانی نوشته است را به خود آقای گیلانی واگذار می کنم که استاد سخن و قلم هستند و اگر تا کنون جوابی نداده اند ، به طور حتم او را قابل ندانسته اند .

کتمان یا تلاش ، برای مخدوش کردن واقعیت چهارسال « زندان تیف » که چون داغ ننگی در کارنامه سازمان مجاهدین و آمریکا به طور مشترک ثبت شده ، کار ساده ای نیست ، یا لااقل اکنون دیگر کار ساده ای نیست که بندیان آن از آنجا رها شده و بعضا در کشورهای اروپایی و سایر کشورها به سر می برند .

ایرج مصداقی در نوشته خود ، معنی « اختیار » و « انتخاب » را در قاموس « رجوی » به خوبی بیان می کند و می نویسد : « فریدون گیلانی در نامه سرگشاده مزبور حتی روی دست کسانی که به اختیار و انتخاب خود به دامان رژیم باز گشته و با هدایت نیروهای اطلاعاتی رژیم فعالیت می کنند ، بلند می شود . » و سپس ادامه می دهد که هیچیک از آن ها مدعی نشده اند که مجاهدین آنها را برای شکنجه به نیروهای آمریکایی تحویل داده اند .

اگر ایرج مصداقی حتی اخبار چند سال اخیر سیمای زشت موسوم به آزادی را گوش کرده بود ، به طور حتم در نوشته اش احتیاط بیشتری به خرج می داد . در آن روزها ، سیمای آزادی در ارتباط مستقیم و سایر برنامه ها ، با آب و تاب از کشف « طعمه » در تشکیلات سازمان و تحویل آنها به نیروهای آمریکایی سخن می گفت . داستان « پرویز فرهمند نیا » را ، که سازمان بعد از 25 سال مبارزه ، او را با ضرب و شتم و کت بسته به نیروهای آمریکایی تحویل داد ، از یاد نبرده ایم . چند روز بعد از آن بود که « مژگان پارسائی » در یک نشست عمومی با شرکت تمامی نفرات در اشرف ، برای مرعوب کردن دیگران ، خاطر نشان کرد که هر کسی که تن به شرایط سازمان ندهد ، با وی همان رفتاری می شود که با پرویز فرهمند نیا شده است .

ایرج مصداقی ضمن نقل قول از بهمن فرزین می نویسد: « چنانچه که ملاحظه می کنید ، او مدعی است که به نیروی های آمریکائی پناهنده شده است » اگر سازمان متبوع ایرج مصداقی هار نمی شد ، چه کسی حاضر به پناه بردن به اژدها می شد ؟

هیچ واژه و سخنی قادر به بیان آن ها رنج و محنت ها که جدا شده های سازمان مجاهدین در آن سال ها متحمل شدند ، نیست . هنگامی که سازمان به ناجوانمردانه ترین وجه ممکن ، آن ها را بین سه راه پذیرش ننگ ماندن در اشرف و نوکری کردن برای نظامیان آمریکائی ، رفتن به ایران و یا رفتن به کمپ آمریکائی ها ، مختار کرد . حال ، دلایل آن بخش از افرادی که کت بسته به « تیف » برده نشده اند ، برای انتخاب آنجا ، قابل فهم است .

ایرج مصداقی در ادامه خزعبلات خود ، انگار که موضوع مهمی را کشف کرده باشد ، می نویسد : « فریدون گیلانی به تضاد داستان خود واقف است . او به خوبی می داند که نمی تواند مدعی شود که افراد به خاطر مبارزه با امپریالیزم آمریکا ، از مجاهدین جدا شده و به کمپی که آمریکائی ها تشکیل داده اند ، رفته اند . » به راستی که چنین نحوه نگارش و استدلالی ، تنها از عقب مانده های ذهنی سازمان مجاهدین قابل انتظار است . بله ، اکثر کسانی که با درخواست خود به « تیف » آمدند ، به غیر از کسانی که به اجبار به آن جا برده شدند ، نمی خواستند زیر بار نوکری آمریکائی ها بروند ، نمی خواستند به دستور تشکیلاتی از صبح علی الطلوع ، تا نیمه های شب ، برای نظامیان متجاوز آمریکائی توالت صحرائی بسازند ، نمی خواستند برای سرباز آمریکائی دست به سینه ، تا کمر خم شوند و تازه همه این ها را مظاهری از مبارزه بدانند . آن ها هنوز سرود « سر کوجه کمینه ، سرباز آمریکائی / آمریکائی بیرون شو ، خونت روی زمینه » را که زمانی دست جمعی خوانده بودند ، از یاد نبرده بودند و از این همه دو روئی و وقاحت و بوقلمون صفتی به تنگ آمده بودند و اگر در آن زمان راه دیگری به جز برگشتن به ایران یا رفتن به « تیف » وجود می داشت ، بدون شک به زندان تیف پا نمی گذاشتند . رفتن به تیف برای گذران پروسه پناهندگی و انتقال به یک کشور امن ، به هیچوجه تناقض با روحیه ضد امپریالیستی آنان نداشت . بگذریم که عده زیادی از همین افراد ، به خاطر عدم تحمل شرایط طاقت فرسای تیف ، یا هر دلیل دیگری که به خودشان مربوط است ، به ایران برگشتند .

اگر قرار است کسی ، مسئول پاسخ به تناقض باشد ، سازمان مجاهدین است که یا افراد را به اجبار به تیف تحویل داده ، یا شرایطی فراهم آورد که راهی به جز رفتن به تیف باقی نماند .

مصداقی در ادامه برای کامل کردن ملغمه بی قانون استدلالات خود ، چنین می نویسد: « از نظر نباید دور داشت ، بنا بر گزارش رادیو بی بی سی ، به نقل از دفتر مطبوعاتی نیروهای تحت فرماندهی آمریکا در عراق ، تعداد 380 نفر از نیروهائی که به تعبیر فریدون گیلانی زیر بار نوکری ارتش متجاوز ایالات متحده ، برای رسیدن به قدرت موهوم نرفته بودند و می خواستند مثل انسانی آزاد اظهار نظر کنند ، به نزد رژیم با گشته اند . »

مصداقی به خوبی از رهبر عقیدتی اش ، پاک کردن مساله را آموخته است و همه چیز را به شقیقه ربط می دهد تا از پاسخ به سؤال و مساله اصلی طفره برود . عملکرد چه کسی این تعداد

انسان را که زمانی آمده بودند علیه جمهوری اسلامی سلاح به دست بگیرند ، به ایران تحت حاکمیت
آخوند ها برگرداند تا پروسه « تبدیل معاند به مخالف و مخالف به موافق » را که خاتمی عرضه کرده
بود ، به خوبی توسط شعبه عراقی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ، به نام سازمان مجاهدین
خلق، کامل شود ؟ در طول سال های حاکمیت نا مشروع این رژیم در ایران ، چه کسی تا این حد در
راستای تثبیت و تحکیم آن گام برداشته است ؟ متن قراردادی که سازمان با نیروهای آمریکائی برای
فشار به ساکنان تیف در جهت فرستادن آنها به ایران منعقد کرد ، چه بود ؟
چرا نیروهای آمریکائی تیف روزانه ساکنان آن را تشویق به رفتن به ایران می کردند و دست
مزد کسی که در خواست بازگشت به ایران می داد ، تا طی پروسه انتقال او ، دو برابر بود و از
مزایای دیگر هم برخوردار می شد ؟

چرا ما با اینکه به عنوان پناهنده سیاسی ، از طرف کمیساریای عالی پناهندگی سازمان ملل به
رسمیت شناخته شده بودیم ، از حق داشتن تلفن ، حق تردد به عراق ، حق گرفتن وکیل ، حق وصل
شدن به اینترنت و صدها حق دیگر محروم بودیم ، اما افراد سازمان مجاهدین ، علیرغم اینکه به
ظاهر در لیست تروریستی ایالات متحده بودند ، آزادانه در عراق با محافظت نیروهای آمریکائی تردد
می کردند، وکیل می گرفتند ، به اینترنت وصل بودند ، در عراق و در حمایت از خود امضا جمع می
کردند ، تلفن داشتند و از حمایت کامل نظامیان آمریکائی برخوردار بودند ؟

افراد را به خاطر عدم رعایت مقررات کمپ و ... حتی به ابوقریب هم فرستاده اند . اما این
چیزی نیست که فریدون گیلانی تبلیغ می کند ... بر خورداری از امکانات پزشکی و غذائی که لااقل
هیچ خانواده عراقی از آن برخوردار نبود کجا و شرایط بدتر از زندان اوین و گوهر دشت کجا ؟
این که افشای جنایات نظامیان آمریکائی در تیف توسط فریدون گیلانی به کجای ایرج مصداقی
بر خورده است ، قابل درک است .

اما اگر شرایط آنجا آنقدر مناسب و نرمال بوده ، خوب بود که ایرج مصداقی برای گذران
تعطیلات ، چند روزی را با عیال به آنجا می آمد تا معنی « خروج ممنوع » دیدبان حقوق بشر را تا
ابد از یاد نبرد .

لابد از کیفیت بالای غذا و امکانات پزشکی و مهربانی بی حد و حصر نظامیان آمریکائی ، دو نفر
به نام های مستعار « امیر » و « مراد » که همه ساکنان تیف آن ها را می شناسند ، دیوانه شدند ،
به طوریکه ارتش آمریکا بعد از بستن تیف مجبور شد آنها را در تیمارستانی در بغداد بستری کند .
احتمالا از روی سرخوشی و سرزندگی زیادی ، چند نفر دست به خودکشی زدند ، که یکی از
آنها به نام مهرداد وثوقی که رگ گردن خود را با چاقو پاره کرده بود ، تا زمان بسته شدن تیف در
قسمت دیگری به صورت ایزوله به سر می برد . تف بر این همه بی شرمی !

حتی پزشکان آمریکائی هم شرایط غذای سخت آنجا را منکر نمی شدند و بارها گفته بودند که
استفاده از غذای بسته بندی شده جنگی (اماری) برای بیش از دوماه ، به دستگاه گوارشی بدن آسیب
جدی می رساند ، در حالیکه ما برای بیش از 3 سال مجبور به استفاده از آن بودیم و به همین دلیل
اکثر ساکنان تیف هنوز هم از بیماری های گوارشی رنج می برند . در مورد امکانات پزشکی همین
بس که فردی به نام «منصور کشمیری» ، 85 درصد از بینائی خود را از دست داد و بارها شنیده

بودیم که پزشکان آمریکائی که اکثراً دانشجویان سال اول پزشکی بودند و به عراق فرستاده شده بودند، در مورد او می گفتند که او کور خواهد شد ، ولی ما امکاناتی برای عمل جراحی چشم او نداریم . ایرج مصداقی در این نوشته سراسر کذب سعی می کند که خود را مطلع از اوضاع تیف نشان داده و می نویسد : « فکر می کنم در طول چهار سال گذشته به جز مجاهدین ، رژیم و مزدورانش ، کمتر کسی به اندازه من در جریان فعل و انفعالات درون کمپ پناهندگی تیف که تحت نظارت نیروهای آمریکائی بود ، قرار داشته باشد . »

آن چند نفری که از تیف با مصداقی در تماس بودند و سابقه آشنائی آنها برمی گشت به بریدگی در زندان و همکاری تنگاتنگ در جهت لو دادن نیروهای انقلابی آن زمان ، در سال 1382 هنوز از سازمان به تیف نیامده بودند تا برای شستن دست آلوده آمریکا ، گزارش کذبی هم در مورد انتقال حدود 45 نفر با دستبند و گونی بر سر ، به زاغه های مهمات (بانکر ها) به او بدهند ، تا جرم آن افراد را هم نقض مقررات کمپ بداند . تنها جرم آن افراد که حدود دو ماه مورد وحشیانه ترین شکنجه ها در شرایطی بسیار طاقت فرسا قرار گرفتند ، اعتراض به حق آنها ، به زندانی شدن و حبس بدون دلیل بود . منابع اطلاع رسانی ایرج مصداقی که آنها را همه می شناسیم ، تنها به مدت کمتر از دو سال در تیف بودند و در همان مدت هم به آدم فروشی برای آمریکائی ها و نوشتن گزارش علیه ساکنان آنجا مشغول بودند .

اگر نگهداشتن افراد در حصار سیم خاردار ، در فضائی کمتر از 2 متر مربع ، در فضای باز بدون حتی يك پتو در زمستان ، شکنجه نیست ، به تعبیر ایرج مصداقی شکنجه چیست ؟ انداختن گاز اشك آور از دریچه سلول انفرادی به داخل را چه بنامیم ؟ اگر خواباندن افراد روی زمین شنی با دستبند و پا گذاشتن بر روی سر و صورت آنها و گرفتن عکس در همان حال جنایت نیست ، پس جنایت چیست ؟ اگر به زمین زدن افراد و شاشیدن روی سر و... تف به شرف نداشته تان باد !

اگر تیف يك زندان مخفی نبود که در قرار دادی شرم آور ، سازمان متبوع شما و نیروهای آمریکائی آن را بنا کردند ، پس چرا من و دوستم محسن عبدالخانی را به جرم فرار محاکمه و به يك ماه سلول انفرادی محکوم کردند و در سلول در بسته هم به داخل آمدند و دست چپ مرا با ضربه باتون شکستند ؟ و اصولاً جرم فرار برای چه مکانی مصداق دارد ؟ ایرج مصداقی در ادامه با وقاحتی خاص دست پروردگان رهبری عقیدتی می نویسد : « حسین بلوچانی که گیلانی از او نام برده در ارتباط نزدیک با بهزاد علیشاهی یکی از وابستگان رژیم در فرانسه می باشد . »

می شود بیرسم اگر به قول شما من در ارتباط نزدیک با وابستگان رژیم هستم ، پس چرا تا رسیدن کمک مالی مردم از طریق آقای گیلانی برای یافتن غذا ، کلیسائی نمانده بود که به آن نرفته باشم ؟ پس چرا به خاطر نداشتن حتی بلیط اتوبوس و مترو ، مجبور می شدم این سو و آن سوی شهر را برای پیدا کردن کار ، پیاده در نوردم ، به طوریکه زیر پاهایم تاول زده است ؟ پس چرا ... ؟ کاش آبرویی برایتان مانده بود ، که برود .

28.06.2008